

خاتمه: اذا تنازعَ عاملانَ ظاهراً بعدهما فلَكَ إعمالٌ أيُّهما شئتَ ألاً أنَّ البصريينَ يَخْتارونَ الثانيَ لقربه و عدم استلزامِ اعماله الفصل (مفعول به استلزام) بالاجنبى و العطف (عطف به الفصل) على الجملة قبل تمامها و الكوفيين الاول (۱) لسبقه و عدم التزامه الاضمار قبل الذكر و أيُّهما (ای=مفعول به اعملت) اعملتَ اضمرتَ الفاعلَ فى المهمل موافقا للظاهر (ظاهر=متنازع فيه).

اما المفعول فالمهمل ان كان الاول حذِف او الثانى اُضْمِر الا ان يَمْنَع مانع (۲) و ليس منه (۳) نحو حسبنى و حسبتهما منطلقين الزيدان منطلقا كما قاله بعض المحققين

(۱) الكوفيين عطف به البصريين است و بايد بگويم كه الاول معمول يختارون محذوف است براى اينكه اجتناب از عطف على معمولى عاملين مختلفين كرده باشيم زيرا شيخ بهايى هم قائل به اين قول مشهور است كه اين را باطل ميداند.

(۲) ألاً ان يَمْنَع مانع استثنا از كل مطلب است و نه فقط قول كوفيون و براى بصريون تقدير جمله اين است ... من الحذف و براى كوفيون اين است ... من الاضمار نبايد گفت كه چون مثال طبق قول كوفى است بنابراین ألاً هم ناظر به قول كوفى است بلکه ناظر به كل مطلب است.

(۳) اين توضيح همان الا ان يَمْنَع مانع است. به عبارت ديگر جايى كه مانند اين موارد مانع ايجاد ميشود كلا صورت مسئله از باب تنازع خارج ميشود و تنازعى ديگر وجود نخواهد داشت.

به عنوان مثال در مثال حسبانى منطلقاً حسبتُ الزيدين منطلقين، اولى و دومى روى الزيدين تنازع دارد كه طبق قاعده عمل ميشود اما در مورد تنازع دوم تنازع بر روى منطلقين است كه گفتيم مانع دارد و ميتوان گفت كه اصلاً تنازعى وجود ندارد زيرا حسبانى نيازمند منطلقاً است و حسبتُ نيازمند منطلقين است پس تنازعى نيست.

در مورد قول كوفى هم همين طور است كه جايى كه مانع ايجاد ميشود، در همان حالت تنازعى نيست.

تأمل بسيار بزرگ بايد جلوى اين بحث گذاشت و به نظر استاد اين يَمْنَع منه هم جزء بحث تنازع است و تنازع واقعى است و مثال آن هم اين است: حسِبْنى اَيَّاه و حسِبْتُ زَيْداً منطلقاً، بنابراین در حالتى كه مفرد است با اينكه طبق قول كوفى مانع از حذف وجود داشت اما طبق باب تنازع هم شد !!!

باب تنازع:

وقتی دو عامل نسبت به عمل کردن در معمولی که بعد آنها ذکر شده است تنازع کنند عمل را به یکی از دو عامل می‌دهیم.

■ ذهب و جلس زید

در این مثال دو عامل وجود دارد و یک معمول واحد که زید است هم ذهب زید را به عنوان فاعل می‌خواهد و هم جلس، بنابراین این دو فعل با هم تنازع میکنند.

■ مثال قرآنی: تَعَالُوا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ (منافقون/۵)

در این مثال، تعالوا و يستغفر با هم تنازع کرده اند

■ هَاؤُمْ أَقْرَبُ كِتَابِيَه (حاقه/۱۹)

اقوال در باب تنازع:

۱. بصریین:

○ اولی این است که عمل را به دومی می‌دهیم

دلایل:

(۱) نزدیکتر بودن دومی به زید زیرا زید بلافاصله بعد از فعل دوم ذکر شده است.

(۲) به خاطر اینکه در صورت دادن عمل به عامل اول، فصل بین عامل معمول، اجنبی میشود که طبق یک قاعده نحوی میگویند که فاصله به اجنبی باطل است. اجنبی لفظی است که نه معمول برای عامل است و نه معمول برای معمول است.

(۳) در صورت اعمال دوم، عطف بر جمله قبل از اتمام آن پیش نمی‌آید. در ذهب و جلس زید، جلس به همراه هو مستتر درونش عطف است بر جمله ذهب زید که زید فاعل اسم ظاهر است و در این صورت جلس عطف به جمله ای شده است که هنوز این جمله تمام نشده است و فاعلش هنوز ذکر نشده است!!!

۲. کوفییون:

○ اولی این است که عمل را به اولی بدهیم

دلایل:

(۱) به خاطر اینکه عامل اول، اول واقع شده است.

(۲) در صورتی که عامل اول را اعمال دهیم، اضمار قبل از ذکر (عود ضمیر به متأخر لفظی و رتبی) لازم نمی‌آید.

در مثال فوق، اگر قول بصری را اعمال کنیم دومی عامل است و فعل اول باید هو مستتری داشته باشد که مرجعش زیدی است که متأخر لفظی و رتبی است.

کوفیون معتقدند که اضمار قبل از ذکر فقط در ۴ مورد است و این مورد را فقط بصریون قبول دارند و میگویند که در ۵ حالت است.

کوفیون میگویند که هو مستتر درون جلس عود به زید میکند که فقط متأخر لفظی است و رتبی نیست زیرا زید، فاعلِ ذهب است که رتبه ذهب یک است و جلس رتبه اش به علت عطف، ۲ است بنابراین چون زید هم از اجزاء ذهب است که رتبه اش یک است، پس عود از ۲ به ۱ است که مشکلی ندارد!

💡 بسیاری از موارد در قرآن بر قول بصریین مطابق است. مانند دو مثال قرآنی که در فوق مطرح شد.

عاملِ مُعْمَلِ آن کلمه ایست که عامل گرفته شده است و عاملِ مُهْمَلِ عاملی است که رها شده است و عامل گرفته نشده است.

این تقسیم بندی آن چیزی نیست که در متن گفته شده و تقسیم شیخ بعد از این ذکر میشود که خلاصه تر است.

احکامِ عاملِ مُهْمَلِ:

۱. اگر عامل دومی مُعْمَلِ باشد (بصری) دو صورت دارد:
 ۱. اگر عامل اول مرفوع طلب باشد ← فاعل به صورت ضمیر متصلِ موافقِ با منازعُ فیه به عامل اول، متصل میشود.
 - اکلا و ذهب الزیدان
 ۲. اگر عامل اول منصوب طلب باشد ← مفعول به حذف میشود، اَلَّا اَنْ يَمْنَعَ مانعُ
 - ضربتُ و ذهبُ الزیدان
- در این مثال ضربتُ فاعل را گرفته و منصوب طلب است و در این حالت شما حق گفتن ضربتُهما ندارید و مای بصری تنها جایی که در بحث تنازع از

مواضع عود ضمیر به متأخر لفظی و رتبی کردیم جایی بود که اول
المتنازعين مرفوع طلب باشد و گرنه در این حالت این طور نیست و ضمیر
نمی‌تواند عود به متأخر لفظی و رتبی کند و ممتنع است.

**چرا بصریون عود ضمیر به متأخر لفظی و رتبی را برای فاعل جایز میدانند ؟
اما برای مفعول به جایز نمی‌دانند؟**

می‌گویند به علت اینکه فاعل رکن جمله است و نمیتوان آن را حذف کرد اما
مفعول به را میتوان حذف کرد.

۲. اگر عامل مَعْمَل، اولی باشد (کوفی)

۱. اگر عامل دوم مرفوع طلب باشد ← فاعل به صورت ضمیر متصل به عامل دوم داده
میشود.

▪ ذهب و خرja الزیدان

۲. اگر عامل دوم منصوب طلب باشد ← مفعول به به صورت ضمیر متصل به عامل دوم
داده میشود **أَلَّا أَنْ يَمْنَعَ مَانِعٌ**

در این حالت به علت اینکه عود ضمیر به متأخر لفظی هست اما رتبی نیست، میتوان
این کار را انجام داد. متأخر رتبی نیست زیرا ضربت و هما که اجزایش است رتبه اش ۲
است و رتبه ذهب و الزیدان که فاعل ذهب است، ۱ است، بنابراین متقدم رتبی است!

تقسیم بندی شیخ بهایی:

عامل مهمل:

۱. مرفوع طلب است ← فاعل به صورت ضمیر متصل به عامل مهمل متصل میشود
۲. منصوب باشد:

(۱) اگر اولی باشد ← ضمیر منصوبی حذف میشود

(۲) اگر دومی باشد ← به صورت ضمیر متصل به عامل دوم متصل میشود.

توضیحِ أَلَّا أَنْ يَمْنَعَ مَانِعٌ:

میخواهیم با چهار لفظ زیر جمله بسازیم داریم:

حَسْبُنِي ، حَسْبَتْ ، الزیدان ، منطلقان

حسبني یک فاعل میخواهد و یک مفعول دوم

حسبتُ دوتا مفعول میخواهد

بنابراین هر کدام دو چیز میخواهد که تنازع در چهار چیز است و دو تنازع در عرض هم

هستند.

بنابر قول بصری:

حَسْبَانِي مُنْطَلِقًا وَ حَسْبُ الزَّيْدِيْنَ مُنْطَلِقِيْنَ

(دو زید خیال میکنند که من مطلق (ذاهب=رونده) هستم و من هم فکر میکنم که دو تا زید مطلق هستند)

دومی را عامل گرفته و الزیدین را مفعول اول و منطلقین را مفعولش گرفته ایم
فاعل اولی را که عامل نگرفته ایم به صورت ضمیر می‌دهیم و طبق قول بصری می‌گوید که
وقتی اولی منصوب طلب است باید مفعول به را حذف کنیم اما اینجا مشکل ایجاد میشود.
پس مانع ایجاد شد. در افعال قلوب گفته ایم که لایجوز حذفٌ احدهما بنابراین حذف یکی از
دو مفعول قلوب به تنهایی جایز نیست!!! پس نمیتوان یاء را باقی گذاشت و دومی را محذوف
در نظر گرفت!

- بنابراین اگر مانع از حذف ایجاد شود در این صورت نه باید حذف کرد و نه باید اضمار کرد بلکه باید به صورت اسم ظاهر مطابق با مفعول اول استعمال کرد!

دلایل امتناع اضمار:

اگر برای مفعول بخواهیم ضمیر بیاوریم

۱. اولاً عود ضمیر به متأخر لفظی و رتبی است؛
۲. ثانیاً اگر بخواهیم ضمیر بیاوریم یا باید آن را مطابق الزیدان بیاوریم یعنی ایّاهما که در این صورت مخالف مفعول اول است (ی) و اگر بخواهیم با مفعول اول مطابقت داشته باشد آنوقت مخالف الزیدان خواهد شد پس به دو دلیل نمیشود ضمیر آورد!
زیرا گفتیم که مفعول به اول و دوم در اصل مبتدا و خبر بوده اند بنابراین باید مطابقت داشته باشند که در هر دو حالت فوق تطابق ندارند!

بنابراین باید گفت:

حَسْبَانِي مُنْطَلِقِيْنَ وَ حَسْبُ الزَّيْدِيْنَ مُنْطَلِقِيْنَ

قول کوفی:

حَسْبِي وَ حَسْبُهُمَا الزَّيْدَانِ مُنْطَلِقًا

عمل را به اولی میدهد بنابراین الزیدان را فاعل خود گرفته و مرفوع کرده و منطلقاً را مفعول به دوم گرفته است که مطابق با ی است و مفرد آمده است
در مورد دومی:

می‌گوید که برای دومی باید مفعول را به صورت ضمیر مرفوعی بیاوریم.
در مورد مفعول به دوم را به صورت ضمیر بیاوریم که دو مانع دارد:

۱. اگر مفرد بیاید موافق یکی است و مخالف با دیگری

۲. اگر مثنی بیاید موافق یکی است و مخالف دیگری

اگر مانع از اضممار ایجاد شود، حذف نمیشود بلکه به صورت اسم ظاهر مطابق با مفعول اول آورده میشود